

[Forwarded from دکتر علی خزاعی فر]

با سلام خدمت دوستان علاقه مند به مباحث عملی ترجمه

بحث امشب را با ترجمه پاراگراف اول رمان گتسیبی بزرگ آغاز میکنیم.

نخست ترجمه خودم را میآورم و سپس ترجمه چهار نفر از دوستان را مرور میکنیم. و سپس به صورت گروهی متن کوتاهی را ترجمه میکنیم.

اما قبل از آغاز بحث؛ لازم است مطلبی را توضیح بدهم و آن این که چرا من پاراگراف اول کتاب گتسیبی بزرگ را انتخاب کردم.

دوستان، ترجمه این مطلب برای هر مترجم فارسی چالش بزرگی است. چرا؟ چون در این بخش که از چند جمله بیشتر تشکیل نمیشود چندین عبارت و تعبیر وجود دارد که ترجمه تحت اللفظی آنان اگرچه غیر ممکن نیست ولی روان و آشنا هم نیست.

به عبارت دیگر مترجم باید در سطح کلان تصمیم بگیرد و تکلیف خود را با این متن تا انتها روشن کند.

مترجم باید تصمیم بگیرد که آیا میخواهد تا انتهای این متن همه تعبیرهای متفاوت نویسنده را عیناً ترجمه کند یا میخواهد با خلاقیت تعبیری بنویسد که همان معانی را بدهد اما به الفاظی دیگر. آنچه اهمیت دارد یکدستی کار مترجم است و یکدستی بدون داشتن تصمیمی مشخص در سطح کلان ممکن نیست. قبلاً این کتاب را آقای کریم امامی ترجمه کرده و تصمیم او این بوده که تا حد امکان عین عبارات نویسنده را حفظ کند. بسیاری از دوستان هم که تصمیم مشخصی نگرفته اند در غالب موارد تعبیر نویسنده را تحت اللفظی ترجمه کرده اند. و در نتیجه تفاوت در ترجمه ها در این است که چقدر این ترجمه های تحت اللفظی از یکدیگر بهتر است. من برای ترجمه این متن تصمیمی متفاوت گرفته ام. تصمیم این بوده که تا حد امکان از تعبیرات خلاقانه ای استفاده کنم که فقط در معنی و مقصود با تعبیرات نویسنده یکی باشد نه در لفظ. و این را من در مثالها دقیقاً نشان خواهم داد.

اول ترجمه مرا ببینید:

In my younger and more vulnerable years my father gave me some advice that I've been turning over in my mind ever since. "Whenever you feel like criticizing any one," he told me, "just remember that all the people in this world haven't had the advantages that you've had".

وقتی کودک و خام بودم، پدرم مرا نصیحتی کرد که آویزه گوشم کردم. گفت: «هر وقت خواستی از کسی عیب بگیری یادت باشد که همه در زندگی موهبتهایی را که تو داشتی نداشته ان.»

در این ترجمه

- تعبیر آویزه گوشم کردم تعبیر خلاقیتی است به جای هر نوع تعبیر تحت اللفظی.
- در اینجا young معنی جوان نمیدهد بلکه به کودک یا نوجوانی اشاره دارد حال آن که لفظ جوان در فارسی محدوده سنی متفاوتی را بیان میکند.

He didn't say any more, but we've always been unusually communicative in a reserved way, and I understood that he meant a great deal more than that. In consequence, I'm inclined to reserve all judgments, a habit that has opened up many curious natures to me and also made me the victim of not a few veteran bores.

جز این چند کلمه چیز دیگری نگفت اما من و او بی آن که به زبان بیاوریم حرف همدیگر را خوب می فهمیدیم. این بار هم میدانستم که پشت این اشاره او دنیایی معنی نهفته است. نتیجه نصیحتش این شده که من امروز عادت ندارم نظرم را درباره هیچکس به زبان بیاورم، در نتیجه هم به سرشت مرموز بسیاری از آدمها پی برده ام هم قربانی بسیاری از آدمهای پرحرف و ملال آور شده ام.

در این ترجمه:

• تعابیر *unusually communicative in a reserved way* و نیز تعبیر *veteran bores* تحت اللفظی ترجمه نشده بلکه فقط مقصود گوینده بیان شده است.

The abnormal mind is quick to detect and attach itself to this quality when it appears in a normal person, and so it came about that in college I was unjustly accused of being a politician, because I was privy to the secret griefs of wild, unknown men.

آدم های غیرعادی بو می کشند و چنین عادت را در افراد عادی به سرعت تشخیص میدهند و آن وقت دیگر ول کن نیستند. به این دلیل بود که در کالج خیلی ها بی جهت فکر میکردند من آدم زیرکی هستم چرا که سنگ صبور همه آدم های ناجور و مرموز شده بودم.

در این ترجمه هم علاوه بر تعابیر متفاوت چیزهایی به متن افزوده شده که به متن انسجام بدهد.

با این ترتیب با توجه به تصمیم کلانی که من در آغاز درباره تعابیر غیرعادی نویسنده گرفتم ترجمه ام را به صورت متنی نوشتم که

• رنگ و بوی ترجمه در آن چندان آشکار نیست،

• از خلاقیت زبانی بی بهره نیست.

• از معنی و مقصود نویسنده دور نیست.

• و متنی دارای انسجام است.

حالا یکبار دیگر این ترجمه را با هم میخوانیم:

وقتی کودک و خام بودم، پدرم مرا نصیحتی کرد که آویزه گوشم کردم. گفت: «هر وقت خواستی از کسی عیب بگیری یادت باشد که همه در زندگی موهبتهایی را که تو داشتی نداشته ان.» پدرم جز این چند کلمه چیز دیگری نگفت اما من و او بی آن که به زبان بیاوریم حرف همدیگر را خوب می فهمیدیم. این بار هم میدانستم که پشت این اشاره او دنیایی معنی نهفته است. نتیجه نصیحتش این شد که من امروز عادت ندارم نظرم را درباره هیچکس به زبان بیاورم، در نتیجه هم به سرشت مرموز بسیاری از آدمها پی برده ام هم قربانی بسیاری از آدمهای پرحرف و ملال آور شده ام. آدم های غیرعادی بو می کشند و چنین عادت را در افراد عادی به سرعت تشخیص میدهند و آن وقت دیگر ول کن نیستند. به این دلیل بود که در کالج خیلی ها بی جهت فکر میکردند من آدم زیرکی هستم چرا که سنگ صبور همه آدم های ناجور و مرموز شده بودم.

و اما ترجمه های دوستان:

ترجمه اول:

زمانی که جوانتر و ناپخته تر بودم، پدرم مرا نصیحتی کرد که همواره آن را در خلوتخانه ذهنم مرور می‌کنم. او گفت: هرگاه خواستی کسی را مذمت کنی، به یاد آور که تمام انسانهای این دنیا از موهبت‌هایی که تو از آنها بهره‌مندی، برخوردار نبوده‌اند.

پدر به همین اشاره بسنده کرد چرا که گفتگوی ما همواره آمیزه‌ای از شوق بیان و ایجاز بود و من به خوبی درک می‌کردم که ورای نصایح کوتاه و موجز پدر، دنیای عظیمی از معنا نهفته است. از این روست که هیچگاه میل به آن ندارم که درباره دیگران قضاوت کنم و این عادت سبب آن شده است که با اشخاصی دارای خلیات عجیب و غریب مواجه شوم و در عین حال به یک جفت گوش مفت برای شنیدن یاوه سرایی جماعتی از وراجان تهی مغز تبدیل گردم. اذهان نابهنجار، این خصیصه را بی‌درنگ تشخیص می‌دهند و مجذوب شخص سالمی می‌شوند که این خصیصه را داراست. این اتفاق برای من نیز روی داد. در دانشگاه، به این دلیل که محرم رنج‌ها و آلام مردان جوان منهور و ناشناخته بودم، به ناحق مرا به سیاست پیشگی متهم می‌کردند.

در این ترجمه جمله‌ای که از قول پدرش نقل می‌کند چندان طبیعی به نظر نمی‌رسد. فکر کنید که پدرش عین این جمله را به او گفته باشد.

«چرا که گفتگوی ما همواره آمیزه‌ای از شوق بیان و ایجاز بود» معنی این جمله چیه؟

ترجمه دوم:

زمانی که جوان‌تر و خام‌تر بودم، پدرم به من نصیحتی کرد که از آن زمان فکرم را مشغول کرده است. به من گفت: «هر وقت خواستی از کسی ایراد بگیری، یادت نرود که همه‌ی مردم دنیا امکانات تو را نداشته‌اند.» حرف دیگری نزد، ولی چون ارتباط ما همیشه به همین شیوه‌ی عجیب با گزیده‌گویی همراه بود، فهمیدم که پدرم منظور عمیق‌تری دارد. در نتیجه معمولاً از قضاوت خودداری می‌کنم، عادت‌ی که باعث شده شخصیت‌های نامتعارف بسیاری مرا محرم خود بدانند و نیز باعث شده قربانی عده‌ی نه چندان قلیلی شوم که تا مغز استخوان کسالتبارند. وقتی چنین خصلتی که من دارم در فردی معمولی بروز کند، آنان که ذهن نامعمول دارند به سرعت متوجهش می‌شوند و رهایش نمی‌کنند و از همین رو بود که در دانشگاه به ناحق به من انگ سیاستمداری زده بودند، چون سنگ صبور درد دل‌های پنهانی مردان سرکش و ناشناس بودم.

ترجمه سوم: در سال‌هایی که جوان‌تر و بی‌تجربه‌تر بودم، پدرم پندی به من داد که تا امروز در ذهنم مانده است. گفت: «هر وقت خواستی از کسی انتقاد کنی، این را یادت باشد که همه مردم تو این دنیا مزایای تو را نداشته‌اند.» پدرم بیشتر از آن نگفت اما با اینکه کم حرف بودیم همیشه حرف‌های دیگر را خوب می‌فهمیدیم و من متوجه شدم که منظورش خیلی بیشتر از آن یک جمله بود. به همین خاطر، عادت کرده‌ام قضاوت درباره دیگران را به زبان نیاورم، عادت‌ی که باعث شده بسیاری خلیات عجیب در من به وجود بیاید و تبدیل شوم به سنگ صبور حرافان حرفه‌ای. ذهن منحرف چنین ویژگی را در فرد عادی به سرعت تشخیص می‌دهد و خود را به آن می‌چسباند. به همین دلیل در دانشکده مرا به ناحق به آب زیرکاهی متهم می‌کردند، چرا که محرم درد دل‌های آدم‌های عجیب و غریب و ناشناس بودم.

ترجمه چهارم: جوان‌تر و خام‌تر که بودم، پدرم پندی به من داد که از آن پس آن را آویزه گوشم کردم: "هرگاه خواستی درباره کسی قضاوت کنی، حواست باشد همه آدم‌های دنیا از داشته‌های تو برخوردار نبوده‌اند." رابطه من و پدرم همیشه به طرز عجیبی تهی از کلام بود و این تنها نصیحت او به من بود. پس دریافتم مقصود کلام او چیزی فراتر از این است. به همین خاطر است که سعی می‌کنم درباره دیگران قضاوت نکنم. همین ویژگی‌ام بود که سرشت مرموز افراد زیادی را پرایم روشن ساخت و البته مرا به دام آدم‌هایی نچسب انداخت که در ملالت باری خیره‌اند. آدم‌های عجیب خیلی زود این خصلت را شناسایی می‌کنند و اگر فردی عادی

از آن برخوردار باشد دست از سر او بر نمی دارند. با این اوصاف در دوران دانشجویی به ناحق به من لقب سیاستمدار دادند. در آن دوران من محرم غم های نهان این آدم های وحشی عجیب و غریب بودم.

ببینید چها مترجم ما در برخورد با ترکیبات خلاق و متفاوت نویسنده چه استراتژی کلان داشته اند . آیا اصلا استراتژی کلان داشته اند و اگر داشته اند آیا تصمیماتشان یکدست و قابل قبول است.

خیر. درست نیست. درست یا غلط تابع تصمیم کلان شماست. ممکن است خود من تصمیم بگیرم که متمایل به لفظ نویسنده ترجمه کنم. چنان که مرحوم امامی کرده است. من باید برای تصمیم دلیل داشته باشم و از آن مهمتر این که باید یکدست رفتار کنم. در ترجمه هر رمان، بخصوص چنین رمانی، چنین تصمیم در سطح کلان لازم است.

ببینید فقط رساندن مفهوم نیست. مساله این است که شما باید متنی تولید کنید که انسجام زبانی و ارزش ادبی داشته باشد.

دقیقا. همه خلاقیت ترجمه ادبی و دشواری کار در همین نکته نهفته است. مشکل ترجمه در سطح واژه و عبارت نیست. در سطح متن است. غالب مترجمان در سطح واژه مترجمند اما مترجمی که میتواند انسجام زبانی و ارزش ادبی به متنش بدهد مترجم در سطح متن است.

سوال بسیار خوبی است. اگر نوعی خاص از متون را کنار بگذاریم، در مورد غالب متون بخصوص متون ادبی عام مثل رمان که در اینجا مورد نظر ماست، برخی مترجمان میگویند اولویت با تعبیر نویسنده است. نباید تعبیر او را بومی کنیم. اگر کسی که چنین ادعایی میکند تا آخر متن ب رهمین روال ترجمه کند در نهایت به متنی میرسد که اصلا خوانا نیست. معمولا مترجمان التقاطی عمل میکنند. یعنی بعضی جاها تعبیری رنویسنده را حفظ میکنند بعضی جاها بومی سازی میکنند. من این را نمی پسندم چون مبتین بر یک استراتژی کلی و قابل دفاع نیست. ضمن این که من معتقدم بسیاری از مترجمان از ترجمه خلاق استقبال نمیکند چون یا توان آن را ندارند یا وقت آن را.

ببینید در ترجمه متونی مثل رمان فوق، واژه ها دلالت های مشخص ندارند بلکه به یک حوزه معنایی وسیع اشاره میکنند. د ر نتیجه هر مترجم آن واژه را به طریقی ترجمه میکند. در این موارد خلاقیت یک ضرورت است. مثلا اگر صد مترجم عبارت veteran bores را ترجمه کنند صد ترجمه متفاوت بدست میآید. و این اجتناب ناپذیر است. فقط وقتی میتوان از این تکرر معادل چرهیز کرد که آن را لفظ به لفظ ترجمه کنیم یعنی مثلا بگوییم: آدم های خسته کننده حرفه ای. اگر شما از این تعبیر راضی هستید بحثی نیست. اگر راضی نیستید مثل من، پس باید خلاقیت نشان بدهید و خلاقیت یعنی ترجمه روح و مقصود گوینده نه لفظ او.

یعنی من به خلاقیت د ر ترجمه بها میدهم و برای ترجمه تحت اللفظی متون عام هیچ ارزشی قابل نیستم. البته یک خبر خوش هم دارم. و آن این است: به محض اینکه به خود اجازه بدهید خلاقیت ورزی کنید در کار ترجمه پیشرفت میکنید. کافیسست دیگر تحت اللفظی عمل نکنید.

مرحوم امامی که کتاب گنسبی بزرگش را تحت اللفظی ترجمه کرده زمانی گفته بود: من بعدها فهمیدم که اگر کلمه نویسنده را مختصر تغییری بدهم آسمان به زمین نیاید. (نقل به مضمون)

قطعا. از نظر بیم توانش ترجمه یعنی قدرت نوشتن معادل های متعدد برای یک تعبیر و انتخاب بهترین آنها. دوست دارم د ر اینجا به یک نکته دیگر هم اشاره کنم و آن این که در ایران چون آما توریسم حاکم است بر همه عرصه ها، و حرفه ای گری یک خیال و رویاست، مخصوصا در

حوزه ترجمه، این شیوه ترجمه در نزد برخی غیرممکن و حتی نامطلوب می‌آید. ولی در یک نظام حرفه‌ای چنین توقعی از ترجمه و مترجم به هیچوجه آرمانی نیست.

دوستان عزیز، نخست باید مقصود نویسنده را کاملاً درک کنید. بعد به زبانی ساده و روشن و موجز آن را بنویسید. هم انسجام زبانی لازم است هم انسجام کلامی coherence. اگر لازم دانستید به خود آزادی بدهید و از تعبیر متفاوتی که همان منظور را میرساند استفاده کنید. در پایان بهترین ترجمه ارسالی را به انتخاب خود دوستان معرفی می‌کنیم.